

نقدی بر کتاب «مأموریت مخفی هایزر در تهران»

دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران

ژنرال رابرت اداچ هایزر خاطرات خود را از مأموریت به تهران در آستانه پیروزی انقلاب، در سال ۱۹۸۶ تحت عنوان «MISSION TO TEHRAN» به رشته تحریر درآورده است. این کتاب در سال ۱۳۶۵ توسط آقای محمدحسین عادل ترجمه شده و چاپ چهارم آن در سال ۱۳۷۶ در شمارگان ۲۲۰۰ نسخه توسط مؤسسه خدمات فرهنگی رسا انتشار یافته است.

◆ زندگینامه

رابرت اداچ هایزر در سال ۱۹۲۴ در کلرادو امریکا متولد شد. وی در سال ۱۹۴۳ پس از فارغ‌التحصیلی از دبیرستان برای خدمت در ارتش ثبت نام کرد و در طول جنگ جهانی دوم به عنوان خلبان بمبافکن تا درجه افسری ارتقا یافت. اوایل سال ۱۹۴۶ پس از آنکه دولت امریکا

تصمیم به ایجاد یک فرماندهی استراتژیک هوایی گرفت، هایزر برای کمک به ایجاد بخش بمبافکن فرماندهی استراتژیک داوطلب شد. وی در جنگ کره و ویتنام نیز فعالانه شرکت جست و در این دوران به فرماندهی عملیات ضربتی در فرماندهی بمبافکن‌های خاور دور ارتش امریکا رسید. در این پست، برنامه‌ریزی مأموریت بمبافکن‌های استراتژیک و صدور دستور عملیات روزانه آنها بر عهده هایزر قرار داشت. او بعد از بیست سال خدمت در ارتش امریکا در سال ۱۹۷۲ به درجه سرلشگری رسید و مأمور خدمت در پنتاگون شد. مسئولیت هایزر در این دوره نظارت بر برنامه‌های فروش نظامی نیروی هوایی در سراسر جهان بود. در همین دوره، چند بار برای فروش ادوات نظامی نیروی هوایی به رژیم پهلوی، به ایران سفر کرد. در سال ۱۹۷۵ از سوی رئیس‌جمهور وقت امریکا به درجه ژنرالی چهار ستاره منصوب شد و برای تصدی پست معاون فرماندهی کل نیروهای امریکا در اروپا تحت فرماندهی ژنرال الکساندر ال - هیگ به اشتوتگارت آلمان رفت. وی در این مسئولیت، اداره بیش از ۳۲۰ هزار نیروی نظامی امریکایی و نظارت بر آنها و نیز تمامی فروش‌های نظامی خارجی و برنامه‌های کمک نظامی به ۴۴ کشور را عهده‌دار بود. هایزر در جریان اوج‌گیری نهضت انقلابی مردم ایران و پس از ناامیدی امریکا از نتیجه تلاش مقامات داخلی کشور، با هدف جلوگیری از پیروزی انقلاب اسلامی در روز ۱۴ دی ۱۳۵۷ به طور مخفیانه وارد ایران شد و در مدت اقامت خود تلاش گسترده‌ای جهت دستیابی به هدف مأموریتش کرد. وی در نهایت بدون کسب موفقیت ناگزیر در ۳ فوریه ۱۹۷۹ - ۱۴ بهمن ۵۷ - از ایران خارج شد و شش سال بعد خاطرات خود را درباره این مأموریت به رشته تحریر درآورد.

◆ مقدمه

برای پی بردن به اهمیت و عظمت انقلاب اسلامی، از زوایای مختلف می‌توان به این پدیده شگرف در ربع پایانی قرن بیستم نگریست و به تحلیل و تفسیر وقایع، رویدادها و

دستاوردهای مختلفی پرداخت که پیرامون این واقعه شکل گرفته یا حاصل آمده‌اند. در این میان بی‌شک بررسی خاطرات شخصیت‌هایی که به نحوی در جریان این نهضت بزرگ بوده یا قرار گرفته‌اند نیز می‌تواند منبع بسیار خوبی برای ارزیابی انقلاب اسلامی به شمار آید، هر چند همواره در مرور خاطرات شخصیت‌های مختلف، باید دقت داشت تا مبادا برخی بزرگنمایی‌ها و کوچک‌نمایی‌ها، یا کم و زیادهای عمدی یا سهوی در بیان مسائل، موجب نقش بستن تصویری غیر واقعی در ذهن ما شوند.

خاطرات ژنرال رابرت ا. داج هایزر از جمله منابعی است که در آن می‌توان از یک‌سو، نهایت تلاش امریکا را برای مهار نهضت مردم ایران در سال ۵۷ و از سوی دیگر، قدرت عظیم انقلاب اسلامی را به نظاره نشست؛ به همین دلیل باید گفت ارزش خاطرات ژنرال هایزر و امثال آن، در زمان نگارش و انتشار مشخص نگردیده است، اما پس از فاصله گرفتن از مقطع حرکت و پیروزی انقلاب، در شرایطی که غبار فراموشی بر اذهان می‌نشیند و هم‌زمان با فعالیت گسترده دستگاه تبلیغاتی قدرتمند بیگانگان برای شائبه‌آفرینی در افکار عمومی - به ویژه نسل جوان که خود از نزدیک شاهد قضایا نبوده‌اند - این خاطرات می‌تواند روشنگر ابهامات و پاسخگوی سؤالات و شائبه‌ها باشد. قبل از آنکه به متن خاطرات این ژنرال چهارستاره امریکایی بپردازیم و از درون آن، نقبی به سوی حقایق انقلاب اسلامی بزنیم، جا دارد به شخصیت و موقعیت نگارنده خاطرات توجه لازم را بنماییم؛ هایزر بنا به آنچه خود در ابتدای خاطراتش بیان می‌کند، پس از بیست سال شرکت مستمر در مأموریت‌های نظامی در نقاط مختلف جهان در چارچوب سیاست‌های سلطه‌گرانه دولت امریکا، از سال ۱۹۷۲ با کسب درجه سرلشگری، فعالیت جدیدش را در پنتاگون - که عبارت بود از نظارت بر برنامه‌های فروش تجهیزات نظامی نیروی هوایی به کشورهای مختلف - آغاز کرد. این سال‌ها، اوج دوران جنگ سرد میان امریکا و شوروی بود، لذا به راحتی می‌توان دریافت که هایزر در موقعیت جدید خود، ناگزیر ارتباط تنگاتنگی نیز با سیاست بین‌الملل و همچنین مسائل و تحولات سیاسی و اجتماعی در کشورهای مختلف پیدا می‌کند و از این پس نمی‌توان وی را صرفاً یک چهره نظامی به شمار آورد. از طرفی، ارتقای

درجه هایزر در سال ۱۹۷۵ به ژنرال چهارستاره از سوی رئیس‌جمهور و سپس انتصاب وی به معاونت فرماندهی کل نیروهای امریکایی در اروپا و در واقع معاونت ژنرال الکساندر هیگ (فرماندهی کل ناتو)، حاکی از قابلیت‌های شخصی این ژنرال امریکایی در انجام مأموریت‌های محوله است.

هایزر حوزه مسئولیت خود را در این پست چنین بازگو می‌کند:

علاوه بر نظارت و اداره بیش از ۳۲۰ هزار پرسنل امریکایی، مسئولیت تمام فروش‌های نظامی خارجی و برنامه‌های کمک نظامی به ۴۴ کشور را هم به عهده داشتیم. در خلال تصدی این پست حدود ۸۵ درصد فروش‌های نظامی خارجی امریکا در محدوده اروپا صورت گرفت. تقریباً سالانه حدود ۱۲ میلیارد دلار با کشورهای تحت مسئولیت من معامله می‌کردیم. این کار ابعاد سیاسی و دیپلماتیک وسیعی داشت.^۱

به این ترتیب پیداست که ژنرال هایزر به دلیل مسئولیت خاص خود، به یک عنصر ورزیده نظامی - سیاسی تبدیل می‌شود. برای درک بهتر این مسئله باید به این نکته توجه شود که فرمانده وی - ژنرال هیگ - در سال‌های بعد، مسئولیت‌های بسیار مهم سیاسی از جمله وزارت امور خارجه را در هیئت حاکمه این کشور بر عهده گرفت.

نکته دیگری که در مورد هایزر باید به آن توجه داشت، آشنایی وی با مسائل نظامی و سیاسی ایران است؛ چرا که از سال‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، شاه بر مبنای سیاست‌های کلان بین‌المللی ایالات متحده، به یکی از عوامل وابسته درجه اول این کشور و در نتیجه به یکی از خریداران اصلی تسلیحات امریکایی تبدیل می‌شود، به ویژه پس از ارائه دکترین نیکسون، همراه با افزایش درآمدهای نفتی ایران، سیل تجهیزات نظامی روانه کشور ما می‌گردد تا آن را به پایگاه اصلی امریکا در منطقه حساس خلیج فارس و خاور میانه مبدل سازد. قاعدتا در چهارچوب این برنامه، هایزر بنا به مسئولیت خویش دارای ارتباطات گسترده با ایران در عالی‌ترین سطوح نظامی و سیاسی بود:

۱. رابرت هایزر، مأموریت مخفی هایزر در تهران (تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۶، چ ۴)، ص ۲۹.

در اوایل سال ۱۹۷۸ شاه از امریکا خواست تا او را برای ایجاد یک سیستم کنترل و فرماندهی و ایجاد دکترین و اصول و وظایف عملیاتی سازمان نیروهای مسلح کمک کند... در اواسط آوریل ۱۹۷۸ وزارت دفاع مرا برای همکاری با اعلیحضرت به ایران اعزام داشت.^۱

آنچه شاه در ملاقات با هایزر به وی بیان می‌دارد، حاوی نکته پراهمیتی است که توجه به آن در ادامه این بحث کاملاً ضروری است:

شاه به من گفت که از اینکه سرپرستی این پروژه را به عهده دارم خوشحال است، زیرا فکر می‌کند من شیوه حکومت و نیروهای مسلح او را دریافته و تفاوت بین سیستم امریکایی و سلطنت در ایران را درک کرده‌ام. گفت که یکی از نیازمندی‌های اصلی او در طراحی سیستم کنترل فرماندهی این است که او کنترل کامل و مطلق (استبدادی) خود را بر نیروها حفظ نماید. او یک سیستمی می‌خواست که او را صددرصد در برابر کودتا حفظ کند.^۲

نتیجه این مأموریت برای هایزر، آن بود که وی را بیش از پیش بر امور نظامی و نیز سیاسی و اجتماعی ایران واقف کرد؛ چرا که به منظور کسب اطلاعات لازم برای طراحی این سیستم، گروهی عازم ایران شده، کلیه اطلاعات لازم را جمع‌آوری کرده و در اختیار وی قرار داده بودند. به دنبال آن هایزر شخصاً «دکترین و مفاهیم عملیاتی» مناسب برای نیروهای نظامی ایران را تدوین می‌کند. پذیرش تام و تمام این طرح از سوی تمامی فرماندهان عالی‌رتبه ارتش شاهنشاهی و سرانجام محمدرضا (که با حساسیت فوق‌العاده‌ای امور نظامی را پیگیری می‌کرد و خواستار حاکمیت مطلق خویش بر آن بود)، گذشته از مهارت‌های برنامه‌ریزی نظامی و عملیاتی هایزر، حکایت از احاطه کامل وی بر زوایای مسائل سیاسی ایران نیز داشت: «قضاوت شاه، روی گزارش من هنوز هم تا امروز مرا شگفتزده کرده است. او آن را به طور کلی و

۱. همان، ص ۳۱.

۲. همان، ص ۳۲.

بدون هر گونه تغییری پذیرفت. این اتفاق به ندرت برای کسی که با شاه کار می‌کرد، می‌افتاد.^۱ علاوه بر این، هایزر در طول روابط خود با مقامات بلندپایه نظامی شاه، توانسته بود روابط کاری و عاطفی عمیقی نیز با آنها برقرار سازد تا جایی که به گفته او، سپهبد ربیعی (فرمانده نیروی هوایی) خود را «برادر» کوچکتر او قلمداد می‌کرد: «فرمانده نیروی هوایی دوست قدیمی من تیمسار امیرحسین ربیعی بود. او مدت دو سال بود که عهده‌دار این پست بود. پیوند بسیار نزدیکی بین ما وجود داشت و او خود را برادر کوچکتر من می‌دانست.»^۲

ارتشبد طوفانیان، معاون وزیر جنگ و مسئول کل خریدهای نظامی ایران نیز احساساتی مشابه نسبت به هایزر داشت: «او با من به صورت یک دوست قدیمی سلام و احوالپرسی کرد و به سبک ایرانی مرا در آغوش گرفته و گونه‌هایم را بوسید.»^۳



خاطرات ژنرال رابرت ا. داچ هایزر از جمله منابعی است که در آن می‌توان از یک‌سو، نهایت تلاش امریکا را برای مهار نهضت مردم ایران در سال ۵۷ و از سوی دیگر، قدرت عظیم انقلاب اسلامی را به نظاره نشست.

با در نظر گرفتن مجموع این مسائل - از توانمندی‌های شخصی هایزر گرفته تا روابط او با شاه و فرماندهانش و نیز آشنایی وسیعش با مسائل سیاسی و نظامی ایران - به قطعیت می‌توان اظهار داشت که انتخاب او برای انجام یک مأموریت بسیار حساس در ایران، کاملاً دقیق و حساب شده بود و بی‌شک او کارآمدترین و مجرب‌ترین فرد برای انجام مأموریت جلوگیری از وقوع انقلاب اسلامی و تداوم بخشی به سلطه امریکا بر ایران محسوب می‌شد. از طرفی انتخاب چنین فردی، بیانگر اوج اهتمام کاخ سفید برای مقابله با نهضت انقلابی

۱. همان، ص ۳۶.

۲. همان، ص ۶۱.

۳. همان، ص ۶۶.

موجود در ایران نیز بود. هایزر در روز ۱۴ دی ۱۳۵۷، در شرایطی به ایران آمد که کشور در التهاب روزافزونی به سر می برد و سررشته کارها از کف دولتمردان شاهنشاهی خارج شده بود. اعزام چنین مقام بلندپایه‌ای به درون یک موقعیت بحرانی با در نظر داشتن خطراتی که ممکن بود متوجه جان وی شود، نشان از اهمیت فوق‌العاده مسئله برای کاخ سفید دارد. حتی اگر این نکته را هم در نظر داشته باشیم که هایزر به طور پنهانی با رعایت کلیه مسائل امنیتی و حفاظتی وارد ایران شد تا به انجام مأموریت خود بپردازد^۱ اما به فاصله اندکی خبر حضور این ژنرال بلندپایه امریکایی در ایران به مطبوعات درز پیدا کرد و حتی درباره مأموریت وی نیز حدس و گمان‌هایی زده شد.^۲

جالب اینکه حضور هایزر و مأموریت او از نظر مقامات مسکو نیز دارای آن‌چنان اهمیتی است که گویا بخشی از دستگاه جاسوسی و عوامل وابسته آنها در ایران، فعالیت خود را بر تعقیب و مراقبت جدی از مأمور ویژه امریکا متمرکز می‌سازند و سایه به سایه او را دنبال می‌کنند تا بتوانند در اسرع وقت دقیق‌ترین اخبار را راجع به مأموریت او در ایران کسب کنند و آنچه مصلحت می‌بینند به طرق مختلف منتشر سازند. اما به نظر می‌رسد بر خلاف اصول و قواعد حفاظتی در این موارد که ایجاب می‌کند تا مأمور به اصطلاح «سوخته» از میدان خارج و فرد دیگری جای او را بگیرد، کاخ سفید همچنان بر حضور هایزر در ایران تأکید دارد؛ چرا که مهار انقلاب اسلامی چنان اهمیتی برای امریکا دارد که بقیه مسائل در مقابل آن رنگ می‌بازند. البته ناگفته نماند که طرح‌ها و برنامه‌های هایزر در تهران برای جلوگیری از وقوع انقلاب اسلامی، از چنان دقت و مهارتی برخوردار بود که بر درستی انتخاب وی از سوی کاخ سفید مهر تأیید می‌زند. درست است که مأموریت هایزر در مقابل موج عظیم انقلاب اسلامی ناکام ماند، اما این نباید باعث شود (فارغ از علایق خود به انقلاب اسلامی)، کیفیت کار هایزر را در

۱. همان، ص ۵۳.

۲. همان، ص ۸۹.

مدت مأموریت یک ماهه‌اش در تهران نادیده بگیریم. برای آنکه بتوانیم به ارزیابی این اقدامات بپردازیم، نگاهی به احوال عمومی کشور و نیز وضعیت نیروهای مسلح و دربار و دولت در آن برهه ضروری است:

هایزر تقریباً در سالگرد حرکت انقلابی مردم مسلمان ایران وارد کشور شد. یک سال پیش از این، در شب ژانویه سال ۱۹۷۸، جیمی کارتر مطالب اغراق‌آمیزی نسبت به شاه بر زبان آورد. در همین سخنرانی بود که وی از شاه به عنوان رهبر محبوب ملتش نام برد و ایران را یک جزیره ثبات در منطقه خواند.^۱ تنها به فاصله چند روز پس از آن، به دنبال

طرح‌ها و برنامه‌های هایزر در تهران برای جلوگیری از وقوع انقلاب اسلامی، از چنان دقت و مهارتی برخوردار بود که بر درستی انتخاب وی از سوی کاخ سفید مهر تأیید می‌زند.

انتشار مقاله‌ای توهین‌آمیز درباره امام خمینی در یک روزنامه، حرکتی اعتراض‌آمیز و انقلابی از بطن جامعه در مقابل نظام استبدادی، فاسد و وابسته پهلوی آغاز شد. رفتار و رویه دربار و نظامیان وابسته به آن در قبال این حرکت، ابتدا سرکوب شدید و کشتار معترضان بود. هم‌زمان با اوج‌گیری تظاهرات و اعتراضات، بر شدت سرکوب نیز افزوده شد که در ۱۷ شهریور پس از اعلام حکومت نظامی در ده شهر بزرگ کشور به اوج خود رسید. اما بر خلاف آنچه شاه، درباریان، نظامیان و مسئولان امنیتی تصور می‌کردند، این کشتارها نه تنها نتوانست از گستره اعتراضات بکاهد بلکه بر عمق و شدت آن نیز افزود. تغییر و تبدیل نخست‌وزیران و دولت‌ها نیز کوچک‌ترین اثری در پی نداشت و دستگیری و بازداشت جمعی از مقامات سیاسی و امنیتی رژیم به جرم فساد اقتصادی هم از نگاه مردم جز یک فریبکاری نبود، زیرا اعضای

۱. ویلیام سولیوان، آنتونی پارسونز، خاطرات دو سفیر، ترجمه محمود طلوعی (تهران: علم، ۱۳۷۵، چ ۳)، ص ۱۲۸.

خاندان سلطنتی و مهره‌های نورچشمی آنها که بزرگ‌ترین و مؤثرترین عوامل فساد اقتصادی و سیاسی و اخلاقی در کشور به شمار می‌رفتند، آزاد و رها بودند و با اوج‌گیری حرکت مردمی، هر یک در اندیشه انتقال اموال و دارایی‌های خود به خارج از کشور بودند. سپردن حکومت به نظامیان که پیرامون آن جنجال و هیاهوی بسیاری به راه افتاده بود و چنین وانمود می‌شد که در صورت قدرت‌یابی نظامیان، همه مسائل به ضرب و زور گلوله و آتش حل خواهد شد نیز داروی کاملاً بی‌اثری بود که دردی از پیکر آفت‌زده رژیم پهلوی نکاست. به این ترتیب، به تعبیر ارتشبد قره‌باغی در خاطرات خویش، آخرین تیر ترکش محمدرضا نیز به سنگ خورد:

طرز عمل ارتشبد ازهارای نخست‌وزیر (با وجود تشکیل دولت نظامی) و ادامه روش نامعلوم حکومت نظامی در کشور سبب شدند عملاً به مردم ایران و مخالفین و همچنین به تمام دنیا نشان داده شود که حتی آخرین اقدام نظامی سیاسی مهم اعلیحضرت یعنی تشکیل دولت نظامی به نخست‌وزیری رئیس ستاد بزرگ و با عضویت فرماندهان نیروها هم نمی‌تواند جلو اغتشاشات، اعتصابات و آشوب‌های مخالفین و آشوبگران را بگیرد.^۱

بنابراین، واضح است که شاه تمام تیرهای ترکش خود را در طول نزدیک به یک سال انداخته بود؛ از سرکوب شدید مردم تا بیان «شنیدن صدای انقلاب آنها» و حتی اعلام پشتیبانی از آن؛ «انقلاب شما نمی‌تواند مورد پشتیبانی من نباشد.»^۲ از طرفی او پس از کشته و زخمی شدن هزاران نفر، در نهایت به این نکته پی برده بود که امکان سرکوب این جنبش از طرق خشونت‌آمیز وجود ندارد و مردم نه تنها از گلوله باکی ندارند بلکه به استقبال شهادت نیز می‌روند:

در این موقع شاه که گویی ناگهان به وخامت اوضاع پی برده باشد، با حالتی منفعل و تسلیم

۱. عباس قره‌باغی، اعترافات ژنرال (تهران: نی، ۱۳۶۵، چ ۵)، ص ۶۵.

۲. همان.

شده، به سمت من خم شد و گفت: «با این تظاهرکنندگانی که از مرگ هراسی ندارند، چه کار می‌توان کرد، حتی انگار، گلوله آنها را جذب می‌کند»^۱.

ژنرال هایزر در شرایطی که شاه و درباریان و نظامیان از مهار و سرکوب انقلاب عاجز مانده بودند، وارد تهران شد، اما مردم اگر چه متحمل خسارات و تلفات فراوانی شده بودند، پرامیدتر و پرنشاطتر از قبل به حرکت خود ادامه می‌دادند و پیروزی بر رژیم وابسته استبدادی را در نزدیکی خود احساس می‌کردند. باید اذعان کرد که هایزر مأموریت سختی بر عهده داشت.

ورود هایزر به تهران تقریباً هم‌زمان با معرفی بختیار از سوی شاه به مجلس به عنوان نخست‌وزیر جدید است. در این زمان اتفاق مهمی بر اوضاع و احوال کشور تأثیر می‌گذارد؛ شاه تصمیم به خروج از کشور گرفته است. این مسئله با توجه به شرایط زمان، معنای مشخصی برای درباریان و نظامیان داشت و لذا روحیه و اراده آنها را به شدت تحت تأثیر قرار داد. پیش از این نیز البته دورنمای وقایع کشور چندان ناپیدا نبود، به همین دلیل موج خروج وابستگان رژیم از کشور به همراه سرمایه‌های کلان، از مدت‌ها پیش شروع شده بود و هر زمان شدت بیشتری می‌گرفت. آنچه در این میان، به خصوص بر روحیه مقامات ارشد نظامی شاه تأثیر گذارد، فرار برخی هم‌تایان آنها از کشور به بهانه‌های گوناگون بود. تیمسار ازهارى که سال‌ها ریاست ستاد بزرگ ارتشتاران را بر عهده داشت و دولت نظامی هم به نخست‌وزیری او تشکیل شده بود، پس از کناره‌گیری از این منصب، عارضه قلبی‌اش را بهانه کرد و راهی امریکا شد. اما واقعه‌ای که قبل از این، به شدت روحیه نظامیان را تضعیف کرد، فرار ارتشبد غلامعلی اویسی - فرماندار نظامی تهران - بود که چه بسا به دلیل قساوت قلب و بی‌پروایی در کشتار مخالفان رژیم و سرکوب گسترده مردم، نقطه امیدی برای شخص شاه و

۱. احسان نراقی، از کاخ شاه تا زندان اوین، ترجمه سعید آذری (تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۸۲، چ ۵)،

گام نخست مأموریت ژنرال هایزر آن بود که ضمن فراهم آوردن مقدمات خروج چنین شخصیت ترسوئی از کشور، از فرار سران ارتش که دست کمی از شاه نداشتند، جلوگیری به عمل آورد و در نهایت، او توانست به این امر موفق شود؛ بنابراین، می توان ادعا کرد چنانچه هایزر از سوی رئیس جمهور امریکا به ایران اعزام نشده بود، بلافاصله پس از خروج شاه، فرماندهان ارتش نیز به هر نحو در صدد خروج از کشور برمی آمدند و حکومت بختیار با از دست دادن پشتوانه نظامی خویش، به سرعت فرومی پاشید. هایزر در حقیقت فرصت بقای حکومت بختیار - به عبارت بهتر نظام سلطنتی - را پس از فرار شاه فراهم آورد.

دیگر نظامیان به شمار می آمد. وی که در نخستین اعلامیه فرمانداری نظامی خود نوشته بود: «من تا آخرین لحظات حیات به سوگندی که ... یاد کرده ام وفادار خواهم بود و تا آخرین لحظه حیات برای برقراری نظم در تهران و حومه تلاش خواهم کرد» پس از آنکه جنایت ۱۷ شهریور را مرتکب شد و در ادامه به بی نتیجه بودن سرکوب و حتی نتیجه معکوس دادن آن پی برد، با به یغما بردن ۲۸۰ میلیون تومان، و با کسب موافقت محمدرضا از کشور خارج شد.^۱

اگر چه قره باغی از این مسئله به عنوان واقعه ای که «لطمه شدیدی به حیثیت ارتش و به خصوص به نیروی زمینی شاهنشاهی وارد آورد»^۲ یاد می کند، اما باید گفت بیشترین تأثیر آن بر «روحیه» پرسنل ارتش، از بالاترین مقامات تا پایین ترین رده ها بود؛ به همین دلیل هایزر به محض ورود به تهران، اولین و

۱. قره باغی، همان، ص ۱۰۷.

۲. همان.

ضروری‌ترین اقدام را تلاش برای جلوگیری از فرار و خروج فرماندهان عالی‌رتبه ارتش شاهنشاهی در پی شخص شاه می‌بیند:

اولین مسئله‌ای که باید به آن فکر می‌شد رفتن شاه بود. ما می‌بایستی حدس می‌زدیم که در صورت چنین اتفاقی هر یک از رهبران چه می‌کنند. واشنگتن ارزیابی صحیحی از اوضاع داشت. اولین کار ما بر اساس تعلیمات رئیس‌جمهوری این بود که جلوی ترک آنها را بگیریم.^۱

سخنانی که در اولین جلسه ملاقات هایزر با این فرماندهان به میان می‌آید، حاکی از ترس شدید حاکم بر آنها و درخواست عاجزانه‌شان برای خروج از کشور به همراه محمدرضا یا در اولین فرصت پس از اوست و به خوبی وضعیت وخیمی را که هایزر با آن مواجه بود، تصویر می‌کند: «قره‌باغی گفت که نخواهد توانست انسجام ارتش را در صورت ترک کشور توسط شاه آن هم با این سرعت حفظ کند... و گفت اگر اعلیحضرت کشور را ترک کند من نیز به همراه او خواهم رفت.»^۲ طوفانیان نیز در ملاقات با هایزر به چیزی جز رفتن نمی‌اندیشد: «نگرانی اصلی من این است که اگر [امام] خمینی به کشور بازگردد کار ما تمام است. او این مطلب را با اضطراب و وحشت می‌گفت و ادامه داد هیچ راهی برای زنده ماندن وجود ندارد. باید برنامه ترک کشور را بریزیم.»^۳ سپهبد ربیعی فرمانده نیروی هوایی شاهنشاهی نیز در ترس و وحشتی فوق‌العاده به سر می‌برد:

وقتی که گوشی را گذاشت با صدایی لرزان به من گفت اعلیحضرت به من دستور داد که برنامه عزیمت او را فراهم کنم. ربیعی به مرز جنون رسیده بود. با تأکید گفت که او هم باید برود. اگر می‌خواست بماند می‌بایست از جانش می‌گذشت.^۴

۱. هایزر، همان، ص ۸۵.

۲. همان، ص ۹۱.

۳. همان، ص ۱۰۲.

۴. همان، ص ۷۸.

ارتشبد طوفانیان در خاطراتش موضوع اصرار برای ترک کشور را به صراحت عنوان داشته است: «گفتم اعلیحضرت من هیچ وظیفه میهنی ندارم دیگر. وقتی که من یک عمر گفتم اعلیحضرت فرمانده کل قوا، اگر اعلیحضرت بروید بیرون من نمی‌مانم تو این مملکت، من هم باید بروم.»^۱

اما در کنار این مسئله طرح جلوگیری از خروج شاه نیز به طور جدی در دستور کار مقامات نظامی قرار داشت. قره‌باغی در خاطراتش از تلاش مکرر خود برای انصراف محمدرضا از مسافرت به خارج سخن می‌گوید:

از زمانی که مسئله مسافرت اعلیحضرت به خارج از کشور مطرح شد در هر فرصتی که مقدور بود در جهت انصراف ایشان از مسافرت مطلبی عرض می‌کردم... در یکی از شرفیابی‌های روزهای اول پس از شرح مشکلاتی که در صورت خروج اعلیحضرت از ایران، نیروهای مسلح با آن روبه‌رو خواهند بود عرض کردم... معلوم نیست وضع روحی نیروهای مسلح شاهنشاهی با این کیفیت بعد از مسافرت اعلیحضرت به چه وضعی خواهد بود و استدعا کردم که از مسافرت صرف‌نظر نمایند. با تعجب فرمودند: چه می‌گویید الان سفیر امریکا و ژنرال هاینر اینجا بودند و منظورشان از ملاقات اطلاع از روز و ساعت مسافرت ما بود و با ناراحتی اضافه کردند: نمی‌فهمیم منظور اینها چیست و چه می‌خواهند.^۲

البته محمدرضا خود بهتر از هر کس می‌دانست که وجود و حضور او در ایران نه تنها هیچ کمکی به بهبود اوضاع نمی‌کند، بلکه باعث اوج‌گیری اعتراضات مردمی خواهد شد و این نکته‌ای بود که سیاستمداران امریکایی و اروپایی نیز به آن رسیده بودند، بنابراین، طرح خروج محمدرضا از کشور نه تنها گامی بر ضد او محسوب نمی‌شد، بلکه اقدامی در جهت نجاتش از

۱. خاطرات ارتشبد حسن طوفانیان، به کوشش ضیاء صدقی، برای طرح تاریخ شفاهی ایران به سفارش دانشگاه

هاروارد (تهران: زیبا، ۱۳۸۱)، ص ۸۱

۲. قره‌باغی، همان، ص ۱۵۴ و ۱۵۵.

وضعیت وخیم موجود و جلوگیری از افتادن وی به دست مردم و محاکمه به خاطر سال‌ها خیانت به کشور و ملت خویش بود. از طرفی، خروج از کشور در آن شرایط، در انطباق کامل با روحیه ترسو و بزذل محمدرضا قرار داشت، کما اینکه در واقعه کودتای ۲۸ مرداد نیز، او بلافاصله پس از شکست موج اول کودتا در ۲۵ مرداد و بحرانی شدن وضعیت، فرار را بر قرار ترجیح داد و راهی خارج از کشور شد. بنابراین تمامی آنچه تحت عنوان فشار امریکا و اروپا بر شاه برای خروج از کشور مطرح می‌شود، در نهایت جز تحت پوشش قرار دادن آن روی چهره «خدايگان پهلوی» نیست:

[احسان] نراقی: یه روزی من می‌رفتم پیش شاه، برخوردم به پاکروان، آدم روشن و واردی بود، دست منو گرفت گفت می‌روی پیش شاه؟ گفتم آره، گفت نذارین بره‌ها، این آدم ترسویییه در می‌ره‌ها، نذارین بره، این باید بمونه تا درست کنه. [او شاه را] می‌شناخت بنابراین میلش به رفتن بود...^۱

علی امینی نیز در گفتگو با بی‌بی‌سی بر ترس و خودباختگی شاه در مواقع بحرانی تأکید می‌ورزد:

آدم باهوشی بود، با فهم بود، ولی واقعا ضعف کاراکتر [شخصیت] داشت، یه آدمی بود در مواقع آرامش برای مملکت ایده‌آل بود ولی به محض اینکه به یه مشکلی بر می‌خورد، خودشو می‌باخت، کما اینکه در همون سال‌های مصدق و این ترتیبات خودشو باخت و بعد فرار کرد. در این روزهای آخر هم واقعا ناخوش هم بود خودشو باخت.^۲

گام نخست مأموریت ژنرال هایزر آن بود که ضمن فراهم آوردن مقدمات خروج چنین شخصیت ترسویی از کشور، از فرار سران ارتش که دست کمی از شاه نداشتند، جلوگیری به عمل آورد و در نهایت، او توانست به این امر موفق شود؛ بنابراین، می‌توان ادعا کرد چنانچه

۱. تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی ایران، مجموعه برنامه داستان انقلاب از رادیو بی‌بی‌سی، به کوشش ع. باقی

(تهران: تفکر ۱۳۷۳)، ص ۳۹۹.

۲. همان، ص ۳۹۶.

هایزر از سوی رئیس‌جمهور امریکا به ایران اعزام نشده بود، بلافاصله پس از خروج شاه، فرماندهان ارتش نیز به هر نحو در صدد خروج از کشور برمی‌آمدند و حکومت بختیار با از دست دادن پشتوانه نظامی خویش، به سرعت فرومی‌پاشید. هایزر در حقیقت فرصت بقای حکومت بختیار - به عبارت بهتر نظام سلطنتی - را پس از فرار شاه فراهم آورد.

در این فرصت، دو خط و جریان، به طور جدی حفظ منافع امریکا را دنبال کردند؛ خط نخست توسط ویلیام سولیوان از مدتی پیش فعالیت خود را آغاز کرده و خط دوم به رهبری هایزر گام در این راه نهاده بود. آنچه مشهور است اینکه این دو خط اگر چه برای یک هدف - حفظ منافع نامشروع ایالات متحده - تلاش می‌کردند، اما هماهنگ با یکدیگر نبودند و بلکه در تضاد با هم قرار داشتند. ویلیام سولیوان با اشاره به تماس‌های هر روز خود و هایزر با مقامات ارشدشان در واشنگتن می‌گوید:

هر یک پای یکی از دو خط تلفن اختصاصی به واشنگتن می‌نشستیم. در یکی از این دو خط من با مقامات وزارت امور خارجه صحبت می‌کردم و با خط تلفنی دیگر هایزر گزارشات روزانه خود را به رئیس ستاد کل نیروهای مسلح امریکا، دیوید جونز، یا وزیر دفاع، هارولد براون، می‌داد و دستورات لازم را از آنها می‌گرفت... بعضی اوقات دستوراتی که به من و هایزر داده شده بود به قدری با هم متفاوت بود که گویی ما با دو شهر مختلف و یا مقامات دو کشور مختلف صحبت کرده‌ایم.^۱

اگر چه می‌توان وجود چنین اختلاف نظرهایی را پذیرفت، اما چنانچه از ورای این اختلافات، نگاهی کلان به کلیت ماجرا بیندازیم می‌توان یک حرکت همه‌جانبه را از سوی امریکا و نمایندگانش برای مهار انقلاب اسلامی مشاهده کرد. هایزر همان‌گونه که بیان داشته است پیش از هر کاری، جلوگیری از فرار فرماندهان ارتش را در دستور کار خود قرار داد و بالاخره موفق به انجام آن شد. سپس در جهت حمایت از دولت بختیار به سه مسئله اصلی پرداخت: «شکستن اعتصابات، مستحکم نمودن رابطه ارتش و بختیار، اتخاذ اقدامات احتیاطی در صورت

۱. سولیوان، همان، ص ۲۰۸.

شکست دولت غیر نظامی.»^۱ از سوی دیگر سولیوان نیز اگر چه بر اساس دستورالعمل‌های صادره از سوی کاخ سفید وظیفه حمایت از شاه و سپس دولت بختیار را بر عهده داشت اما با توجه به اینکه در متن حوادث و رویدادها بود، می‌دانست که دولت بختیار توان ایستادگی در برابر موج خروشان و پر قدرت انقلاب اسلامی را ندارد:

در آن گزارش نوشتم که بختیار به نظر من دون کیشوتی بیش نیست و نمی‌داند که پس از بازگشت آیت‌الله خمینی به ایران، سیل انقلاب، او و دولتش را با خود خواهد برد. پس از مخابره این پیام یک مقام ارشد وزارت خارجه امریکا تلفنی به من گفت که کاخ سفید از نظرات من استقبال نکرده و سیاست رسمی دولت امریکا همچنان مبتنی بر حمایت از حکومت بختیار است.^۲

بر اساس این ارزیابی، سولیوان بهترین راه را برای حفظ منافع دراز مدت امریکا در ایران، تلاش برای نفوذ به درون بافت نیروهای مخالف رژیم پهلوی و برقراری نوعی رابطه با آنها می‌دانست تا پس از سرنگونی محتوم آن رژیم، کمترین ضربه و آسیب به جایگاه و موقعیت امریکا وارد آید. حال اگر برنامه هایزر و برنامه سولیوان را در کنار یکدیگر قرار دهیم ملاحظه می‌کنیم از مجموع آن دو، برنامه‌ای جامع به دست می‌آید که قدرت مانور زیادی را برای امریکا در حالات گوناگون فراهم می‌آورد. اگر هایزر موفق به اجرای موفقیت‌آمیز برنامه خود می‌شد، طبعا حکومت بختیار بر سر کار باقی می‌ماند و با برخورداری از نیروی ارتش به تدریج بر اعتصابات و تظاهرات فائق می‌آمد و حاکمیت از دست رفته را دوباره احیا می‌کرد. این چیزی نبود که سولیوان هم با آن مخالفتی داشته باشد، اما اگر برنامه هایزر شکست می‌خورد - که خورد - آن‌گاه بر اساس برنامه‌ریزی‌ها و فعالیت‌های پیشین سولیوان، راه‌های ارتباطی نسبتا مناسبی با دولت تازه استقرار یافته، از پیش تدارک دیده شده بود که امکانات و راهکارهایی برای دستگاه دیپلماتیک امریکا به منظور فعالیت در جهت حفظ منافع این کشور فراهم می‌آورد.

۱. هایزر، همان، ص ۱۲۷.

۲. سولیوان، همان، ص ۲۱۵.

واقعیت‌ها حاکی از آنند که روابط و فعالیت‌های سولیوان در این دوره، دستاوردهای بسیاری را برای ایالات متحده به دنبال داشت. به عبارت دیگر اگر تمام تخم‌مرغ‌های امریکا در سبدهایزر و تز کودتای نظامی و سرکوب و حمایت مطلق از بختیار چیده شده بود، پس از پیروزی انقلاب، کاخ سفید هیچ حرفی برای گفتن به دولتمردان جدید نداشت، اما دقیقاً بر مبنای این‌گونه روابط پیش از پیروزی انقلاب است که سولیوان در مقاطع بعدی می‌تواند با دولت موقت ارتباط نسبتاً دوستانه‌ای برقرار کند و شوروی را به عنوان خطر اصلی برای ایران جلوه‌گر سازد: من، بازرگان، رئیس دولت موقت را قانع کردم که نگاهداری این پست‌های مراقبت و ادامه کار آنها به نفع ایران است، زیرا اطلاعاتی که به وسیله این دستگاه‌ها درباره نقل و انتقال نیروهای نظامی شوروی و آزمایشات موشکی آنها دریافت می‌شود برای امنیت ایران مفید است.^۱

وی سپس بر مبنای همین‌گونه تحلیل‌ها، البته با توجه به دیدگاه نخست‌وزیر و همکاران او درباره مسائل بین‌المللی، قادر به تثبیت موقعیت مستشاران نظامی امریکا در شرایط انقلابی جدید، البته در مقیاسی محدودتر از قبل می‌گردد:

ما می‌بایست خود را با واقعیت‌ها و نتایج حاصله از انقلاب تطبیق دهیم و به ایفای نقش محدودتری در ایران اکتفا کنیم. درباره سیاست کلی امریکا در ایران من بر این اعتقاد باقی بودم که باید همکاری و اعتماد متقابلی بین گروه حاکم جدید و نیروهای مسلح ایران به وجود آورد و رهبران جدید ایران را قانع کرد که برای مبارزه با خطر کمونیسم به یک ارتش قوی احتیاج دارند... مسئله‌ای که برای من اولویت داشت تعیین تکلیف هیئت مستشاری ما در ایران و امکان محدودیت فعالیت آنها با توجه به از هم پاشیده شدن نیروهای مسلح ایران بود... پس از مباحثات بسیار سرانجام ما در مورد تقلیل تعداد اعضای هیئت نظامی خود در ایران به ۲۵ نفر به توافق رسیدیم و قرار شد

رئیس این هیئت هم نسبت به رئیس فعلی درجه پایین‌تری داشته باشد.^۱

بنابراین، بر خلاف آنچه سعی می‌شود شکست امریکا در برابر انقلاب اسلامی از طریق بزرگنمایی غیر واقعی تضاد و تخالف رویه‌ها و برنامه‌های هائیز و سولیوان در ایران و نیز برژینسکی و ونس در کاخ سفید، عنوان و بدین طریق عظمت انقلاب اسلامی حتی‌المقدور مکتوم نگاه داشته شود، باید گفت هیچ راه و روش و هیچ امکان و برنامه‌ای برای مقابله با حرکت انقلابی مردم ایران به رهبری امام خمینی از نظر سیاستمداران و نظامیان امریکایی دور نماند. اگر این همه با شکست مواجه شد، دلیلش را باید در جای دیگری جستجو کرد و نه پاره‌ای اختلاف روش‌ها و بینش‌های مقامات امریکایی. در واقع اگر سولیوان به ناپایداری موقعیت شاه و پس از او بختیار اعتقاد داشت، بدان معنا نبود که در ابلاغ حمایت‌های بی‌دریغ کاخ سفید از محمدرضا و نخست‌وزیرش کوتاهی کند یا در مسیر تزلزل بیشتر موقعیت آنها بکوشد. همان‌گونه که در خاطرات وی مشهود است، سولیوان بارها حمایت قاطع امریکا را از محمدرضا شخصا به وی ابلاغ نمود و به او اطمینان خاطر بخشید که کاخ سفید در حفظ دست‌نشانده خود از هیچ اقدامی فروگذار نخواهد بود. اما مسئله اینجا بود که شاه و دربار و حکومت وی به حدی از تزلزل و سستی رسیده بودند که امکان حفظ آن وجود نداشت، لذا سولیوان را به تعبیر خود وی، وامی‌داشت مقامات واشنگتن را راضی به «فکر کردن به آنچه فکر نکردنی است» بکند. در دوران حکومت ۳۷ روزه بختیار نیز دیدگاه سولیوان مبنی بر دون کیشوتی بودن تفکرات و سست بودن پایه‌های حکومت وی، به معنای ایجاد اختلال در مأموریت هائیزر نبود، بلکه تمامی کمک‌ها و مساعدت‌های لازم نیز به این ژنرال امریکایی برای موفقیت در مأموریتش شد، کما اینکه در خاطرات هائیزر نیز به وضوح این مسئله مشاهده می‌شود، بنابراین باید دقت کرد تا مبادا اظهارات و ادعاهای پس از هزیمت و فرار شکست‌خوردگان، واقعیات را مخدوش سازد.

در همین چهارچوب، یکی از مسائلی که باید به آن پرداخته شود، اظهاراتی است که تلویحا یا صریحا، مخالفت شاه با کشتار مردم را مطرح می‌سازد و سعی دارد چهره‌ای انسانی و مردم‌دار از کسی که ۲۵ سال در نهایت استبداد و سرکوب و خشونت بر ایران حکم راند، ارائه دهد. به عنوان نمونه، فرح دیبا در خاطرات خود می‌گوید:

روز یکشنبه ۱۴ آبان، هزاران نفر در خیابان‌های تهران به تظاهر پرداختند. پادشاه که از کشتار دو ماه پیش میدان ژاله سخت متأثر و منقلب شده بود، ضمن دستور جلوگیری از تظاهرات تأکید نمود که از تیراندازی مگر در نهایت لزوم، خودداری شود.^۱

یا ارتشبد قره‌باغی یکی از آخرین توصیه‌های محمدرضا را هنگام خروج از کشور چنین بیان می‌دارد:

ضمنا اعلیحضرت مجدداً به موضوع حل مشکل مملکت به وسیله دولت از طریق سیاسی اشاره فرموده و در مورد جلوگیری از خونریزی تأکید نمودند و اوامری که قبلاً فرموده بودند، تکرار کردند: مواظب باشید که فرماندهان یک وقت دیوانگی نکنند و به فکر کودتا نیفتند.^۲

درباره این دست اظهارات باید گفت اگر «اعلیحضرت»! به راستی مایل به کشتار و خونریزی نبود، باید همان ابتدای سرکوب خونین حرکت مردم در قم، یعنی ۱۹ دی ۱۳۵۶، بلافاصله پس از اطلاع از این واقعه، چنین دستوراتی را صادر می‌کرد، اما نه تنها چنین نشد بلکه هر روز بر شدت سرکوب‌ها و کشتارها افزوده گشت به این امید که سکوت و سکون بر جامعه تحمیل گردد. از سوی دیگر، اگر وی مخالف کشتار مردم بود، دست‌کم تنی چند از مسئولان این کشتارها را دستگیر و مجازات می‌کرد، اما در این زمینه نیز هیچ اقدامی نشد و جالب اینکه ارتشبد اویسی، قصاب ۱۷ شهریور، به راحتی و با کسب اجازه از «اعلیحضرت» توانست با ۲۸۰ میلیون تومان پول - که در آن زمان رقم هنگفتی به شمار می‌آمد - از کشور خارج شود.

۱. فرح پهلوی، کهن‌دیارا (پاریس: فرزاد، ۲۰۰۴)، ص ۲۷۸.

۲. قره‌باغی، همان، ص ۱۸۱.

اما مهم‌تر از همه اینکه حتی اگر بپذیریم محمدرضا پهلوی چنین اظهاراتی هم داشته است، این‌گونه توصیه‌ها در زمانی صورت می‌گرفت که اولاً برای همه و خود وی به اثبات رسیده بود کشتار و خونریزی ثمری ندارد و بر وخامت اوضاع می‌افزاید، ثانیاً اتخاذ سیاست‌های مدبرانه از سوی امام و انقلابیون برای ایجاد پیوند عاطفی با ارتش، تأثیرات جدی بر روحیه بخش عظیمی از آنها گذارده بود. در ضمن به هیچ وجه، امکان کودتا وجود نداشت و توصیه محمدرضا به قره‌باغی در واقع جز «روغن ریخته را نذر امام‌زاده کردن نبود».



آنچه امریکا و مأمور ویژه آن، هایزر را با شکست مواجه ساخت، پدیده‌ای بود به نام روح‌الله خمینی که حرکتی را با نام خدا آغاز کرده بود و این حرکت به هیچ‌وجه در قالب‌های متعارف و معلوم برای امریکا، مقامات آن و تحلیل‌گرانش نمی‌گنجید.

خاطرات هایزر در مورد میزان توانایی ارتش برای کودتا نیز، نکته‌های در خور توجهی دارد. هنگامی که ارتشبد طوفانیان شرط خود را برای ماندن در کشور پس از فرار محمدرضا، دست زدن ارتش به یک کودتا عنوان می‌کند، تنها با یک سؤال ساده هایزر مشخص می‌شود که زیربنای چنین ادعا و درخواست بزرگی تا چه حدی از استحکام برخوردار است: «تنها راه ماندن من این است که روز رفتن شاه، ارتش کودتا کند. بلافاصله پرسیدم آیا رهبران ارتش آماده چنین کاری هستند؟ او به آرامی و با صداقت مخصوص به خود پاسخ داد خیر، هیچ برنامه‌ای برای کودتا وجود ندارد.»^۱ این پاسخی است که دیگر فرماندهان ارتش نیز به رغم برخی سخنان احساسی و پرحرارت درباره ضرورت دست زدن به کودتا، در مقابل سؤال ساده هایزر بیان می‌کنند و مشخص می‌گردد که نه تنها هیچ برنامه‌ای برای کودتا وجود

۱. هایزر، همان، ص ۱۰۳.

ندارد بلکه مقامات عالیرتبه ارتش شاهنشاهی حتی معنا و مفهوم کودتا را نیز به درستی نمی‌دانند.

چندان بعید به نظر نمی‌رسد که اعزام مأمور عالیرتبه و کارشناسی مانند هایزر به ایران نیز مبتنی بر شناختی بوده است که مقامات امریکایی از فرماندهان شاهنشاهی داشته‌اند. در واقع اگر این افراد از سطح دانش و مهارت بالایی در امور نظامی و سیاسی برخوردار بودند، شاید یک ژنرال معمولی امریکایی هم به عنوان هماهنگ کننده و نیز رابط این گروه با مسئولان مربوطه امریکایی می‌توانست هدف مورد نظر رئیس‌جمهوری ایالات متحده را برآورده سازد، اما ویژگی‌های شخصیتی، سطح مهارت‌های نظامی و میزان دانش سیاسی این فرماندهان به حدی نازل و اندک بود که چاره‌ای جز اعزام یک «معمار کودتا» نبود. به این ترتیب هایزر می‌بایست در فرصتی که برای ادامه بقای دولت بختیار از طریق راضی کردن فرماندهان نیروها به ماندن در کشور و اعلام پشتیبانی آنها از دولت فراهم آورده بود ترتیبات یک کودتا را (از مسائل زیربنایی تا عملیات اجرایی آن) فراهم می‌آورد.

هایزر در خاطرات خود به تفصیل درباره چگونگی پی‌ریزی یک کودتای موفق سخن گفته و گرد هم آوردن فرماندهان عالیرتبه ارتش و تشکیل یک گروه را نخستین گام در این زمینه برشمرده است:

پیشنهاد کردم که این گروه به صورت یک شورا مرکب از ریاست ستاد ارتش و فرماندهان نیروهای سه‌گانه درآید و این فکر را پسندیدید... چیزی که من در واقع دنبالش بودم این بود که نهادی شبیه ستاد مشترک خودمان ایجاد کنم که همه با هم در آن کار کنند.^۱

این کاری بود که محمدرضا در طول دوران سلطنت خویش به شدت از آن جلوگیری می‌کرد و ارتباط هر یک از فرماندهان نیروها و مقامات ارشد نظامی را صرفاً با خود مجاز می‌دانست.

البته ارتشبد قره‌باغی نیز در خاطراتش مدعی است که او پس از انتصاب به ریاست مشترک، همزمان با نخست‌وزیری بختیار، اقدام به تشکیل «کمیته بحران» کرده است:

پس از بررسی و مشورت با فرماندهان نیرو، شورایی به نام کمیته بحران به منظور ایجاد هماهنگی بین نیروها تشکیل دادم که کلیه مسائل مربوط به ارتش شاهنشاهی و مشکلات حاصله از اغتشاشات و اعتصابات عمومی کشور در ارتش را در این کمیته مطرح [می‌کردیم] تا پس از تجزیه و تحلیل، تصمیمات لازم اتخاذ گردد.^۱

البته با توجه به رویه موجود در ایران و تبعیت فرماندهان ارشد از دیسپلین حاکم، بعید به نظر می‌رسد که قره‌باغی شخصا مبدع این گروه بوده باشد، زیرا زمانی که وی به ریاست ستاد مشترک منصوب می‌شود، شاه همچنان در کشور حضور داشت و بسیار بعید و بلکه ناممکن به نظر می‌رسد که در این حالت قره‌باغی حتی به خود جرئت دهد تا اقدامی بر خلاف رویه ۲۵ سال گذشته در پیش گیرد. از طرفی قره‌باغی تا آخرین لحظات خروج محمدرضا از کشور بی‌آنکه اساسا به شرایط و وضعیت موجود فکر کند به شدت در پی اجرای ترتیبات و رویه‌های گذشته در مورد اختیارات «رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران» در زمان عدم حضور شاه در کشور است، در حالی که محمدرضا خود به خوبی واقف است که در شرایط جدید، اساسا بازگشتی در کار نیست تا نیازی به اتخاذ رویه گذشته باشد:

در شرفیابی همان روز، بعد از اتمام گزارشات به اعلیحضرت عرض کردم که فرمان اختیارات رئیس ستاد تا به حال ابلاغ نگردیده است. فرمودند: «فکر نمی‌کنیم که احتیاج داشته باشید!» من که فکر می‌کردم اعلیحضرت در این وضعیت بحرانی علاوه بر اختیارات معمول همیشه، راهنمایی‌هایی نیز خواهند فرمود، انتظار چنین جوابی را نداشتم بنابراین خیلی متعجب شدم.^۲

بدیهی است از چنین شخصیت و ذهنیتی بر نمی‌آید که یکی از اصول و قواعد محکم و مسلم

۱. قره‌باغی، همان، ص ۱۲۶.

۲. همان، ص ۱۵۹.

«اعلیحضرت!» را زیر پا گذارد و گامی در مسیر نقض آن بردارد.

به این ترتیب به نظر می‌رسد پذیرفتن سخن هایزر که برای به دست‌گیری سکان عملیات نجات رژیم شاهنشاهی و جلوگیری از پیروزی انقلاب اسلامی، وارد ایران شده بود در مورد تشکیل گروه مشترک فرماندهان نظامی در زمان حضور محمدرضا، پذیرفتنی باشد، اما نکته‌ای که از وجه مشترک اظهارات هایزر و قره‌باغی به دست می‌آید - تشکیل گروه کاری فرماندهان، هم‌زمان با نخست‌وزیری بختیار - این است که دست‌کم تا قبل از این زمان، هر گونه ادعایی در مورد کودتا یا توصیه‌های شاه و دیگران به ضرورت جلوگیری از کودتا و مسائلی از این قبیل، صرفاً ادعا یا توصیه‌ای توخالی بیش نیست؛ چرا که اساساً تا پیش از این فرماندهان ارشد حتی یک جلسه مشترک با یکدیگر برای هماهنگی درباره ساده‌ترین مسائل نظامی و سیاسی نداشتند تا چه رسد به انجام کودتا که نیازمند برنامه‌ریزی‌ها و هماهنگی‌های بسیار دقیق و حساب شده است.

در پی تشکیل این گروه به عنوان یک اقدام زیربنایی، هایزر با جدیت در پی طرح‌ریزی و اجرای دیگر بخش‌های مأموریت خود برمی‌آید که به طور خلاصه عبارت‌اند از: جلب حمایت ارتش از بختیار پس از خروج محمدرضا، شکستن اعتصابات و به دست‌گیری کنترل مراکز حساس اقتصادی و صنعتی به منظور تثبیت حاکمیت دولت بختیار،^۱

خروج هایزر از ایران، پیش از به ثمر رسیدن برنامه‌هایش، بی‌تردید تحت تأثیر تحولات ناشی از حضور امام در کشور و ایجاد اختلالات جدی در برنامه‌ریزی‌های امریکا صورت گرفت.

۱. هایزر، همان، ص ۱۲۲.

۲. همان، ص ۹۲.

حل مسائل و مشکلات ارتش از جمله کمبود سوخت،^۱ تقسیم وظایف بین نیروهای سه‌گانه برای مقابله با جریان انقلاب و آمادگی برای کودتا^۲ و نیز طراحی اقدامات لازم تبلیغاتی و روانی و سپردن رهبری آن به یک افسر امریکایی.^۳ هاینر در چهارچوب اقدامات خود و با توجه به شرایط عینی جامعه، حتی ضرورت یک برخورد خشن نظامی و دست زدن به یک کشتار بزرگ را نیز از نظر دور نداشته بود:

براون می‌خواست برآورد را از میزان خونریزی در صورت وقوع کودتا بدانند. گفتم که به نظرم نسبتاً بالاست. اضافه کردم که این نکته را باید برای آینده در نظر داشت. فدا کردن جان یک انسان تصمیم بسیار سختی است اما وقتی صحبت از یک جنگ می‌شود باید خسارات را با خسارت‌های دیگر مقایسه کنیم. شاید مرگ ۱۰ هزار تن بتواند جان یک میلیون را نجات دهد.^۴

این سخنان هاینر دقیقاً در قالب همان ادبیاتی قرار دارد که هر گاه دولتمردان امریکایی قصد دست زدن به یک جنایت بزرگ و توجیه آن را دارند، از آن بهره می‌گیرند. در واقع با منطقی که در این سخن نغز! هاینر وجود دارد، می‌توان هر تعداد از انسان‌ها را کشت و سپس چنین توجیه کرد که اگر این عده کشته نمی‌شدند، چه بسا در آینده ده‌ها برابر آن می‌بایست نابود شوند. مبنای توجیحات مقامات کاخ سفید برای صدور بمباران اتمی دو شهر هیروشیما و ناکازاکی ژاپن را همین کلام بی‌منطق! و پوچ تشکیل می‌داد؛ بنابراین هنگامی که هاینر به وزیر دفاع امریکا چنین توضیحی ارائه می‌دهد، در حقیقت هر دو به خوبی معنای نهفته در پشت آن را درک و توافق می‌کنند که به منظور جلوگیری از پیروزی انقلاب اسلامی، کشتار مردم ایران به هر میزان مجاز است.

۱. همان، ص ۱۶۷.

۲. همان، ص ۱۴۷.

۳. همان، ص ۱۸۵.

۴. همان، ص ۲۲۷.

بنابراین طرح و برنامه هایزر در مقام یک متخصص بلندپایه امور نظامی، برای دستیابی به هدف، ظاهراً از همه‌جانبه‌نگری برخوردار بود و هر چند مشکلاتی در سر راه اجرایی کردن آن به چشم می‌خورد، اما قابلیت اجرا و کسب موفقیت را داشت. در این میان، آنچه امریکا و مأمور ویژه آن، هایزر را با شکست مواجه ساخت، پدیده‌ای بود به نام روح‌الله خمینی که حرکتی را با نام خدا آغاز کرده بود و این حرکت به هیچ‌وجه در قالب‌های متعارف و معلوم برای امریکا، مقامات آن و تحلیلگرانش نمی‌گنجید.

همان‌گونه که هایزر در خاطراتش بیان می‌دارد، پس از خروج شاه از کشور، مهم‌ترین و حساس‌ترین مسئله برای او و تیم فرماندهی تحت نظرش، «زمان» بود تا بتوانند طبق برنامه، به آمادگی‌های لازم دست یابند. این نکته‌ای بود که امام خمینی با فراست خاص خود که مبتنی بر ایمان و اتکال به خداوند بود، به خوبی دریافت و بازگشت به ایران را در رأس برنامه‌هایش قرار داد.

این در حالی بود که همین مرحله از پیروزی - یعنی خروج شاه از کشور - نیز در تصور غالب شخصیت‌های سیاسی و انقلابی نیز نمی‌گنجید و چه بسا که همین مقدار را حد نهایت پیروزی ممکن به حساب می‌آوردند؛ بنابراین اگر چه خواهان بازگشت امام به ایران بودند، اما تعجیل در آن را ضروری نمی‌دانستند. همچنین کم نبودند کسانی که به دلیل خطرات موجود در آن شرایط بحرانی، چه بسا از سر دلسوزی و ارادت به امام و به خاطر حفظ جان ایشان، ورود ایشان را به کشور مستلزم فراهم آمدن تمهیدات و مقدمات ویژه‌ای می‌دانستند. هایزر در خاطرات خود اشاره‌ای به برخی از این مسائل دارد:

براون - وزیر دفاع - در این مورد خبر خوشحال‌کننده‌ای داشت. در اثر تلاش‌های امریکا که از طریق فرانسه انجام شده بود، یکی از افراد [امام] خمینی (که به نظر من ابراهیم یزدی بود) او را تشویق کرده بود که مراجعت خود را لااقل چند روز به تأخیر بیندازد...

گفتم همکاران ایرانی من از شنیدن این خبر خوشحال خواهند شد.^۱

از سوی دیگر اقدام بختیار به بستن فرودگاه‌های کشور در چهارچوب تصمیمات کلی اتخاذ شده از سوی مقامات سیاسی و نظامی، عملاً امکان بازگشت امام را به کشور از بین برده بود و مسئله زمان را به نفع خود و گروه هایزر به پیش می‌برد. در چنین شرایطی عزم امام و تأکید مکرر ایشان بر بازگشت به کشور، فشار داخلی بر دولت بختیار را از طریق تظاهرات گسترده، درگیری‌های خشونت‌آمیز و سرانجام تهدید جدی انقلابیون به مقابله مسلحانه با دولت به حدی افزایش داد که چاره‌ای برای بختیار جز دستور بازگشایی فرودگاه باقی نماند. البته قره‌باغی در خاطرات خود در قبال این تصمیم بختیار به نوعی موضع‌گیری می‌کند که گویی وی در این زمینه خودسرانه عمل کرده و قصد همراهی با جریان انقلاب را داشته است:

آقای بختیار بدون اینکه با شورای سلطنت، ارتش و شورای امنیت ملی مشورتی نماید در مصاحبه مطبوعاتی مورخه ۹ بهمن ماه ۱۳۵۷ خود با خبرنگاران داخلی و خارجی اظهار داشت: «فرودگاه مهرآباد امروز باز خواهد شد و هیچ ممانعتی برای بازگشت حضرت آیت‌الله خمینی به عمل نخواهد آمد...»^۲

قره‌باغی این را نیز می‌افزاید که بختیار در پاسخ به سؤال او درباره علت این تصمیم، ضمن اشاره به مشورت با سفرای امریکا و انگلیس، ورود امام را به ایران موجب کاهش محبوبیت ایشان در بین مردم ارزیابی می‌کرد: «مردم حالا خیال می‌کنند که ایشان واقعا امام است، اما وقتی آمد خواهند دید که خبری نیست و مثل سایر آیات است، شور و غلیان خواهد خوابید.»^۳ به هر حال، ورود امام به کشور به دنبال تصمیم قاطع ایشان، در حقیقت برنامه ضد کودتا را در مقابل بختیار، هایزر و فرماندهان ارتش کلید زد و به رغم تمامی تلاش‌های قبلی و برنامه‌های در حال اجرای آنها، امکان دستیابی به موفقیت را از آنها ستاند.

۱. همان، ص ۲۰۷.

۲. قره‌باغی، همان، ص ۲۷۷.

۳. همان، ص ۲۷۸.

خروج هایزر از ایران، پیش از به ثمر رسیدن برنامه‌هایش، بی‌تردید تحت تأثیر تحولات ناشی از حضور امام در کشور و ایجاد اختلالات جدی در برنامه‌ریزی‌های امریکا صورت گرفت. به عبارت دیگر، چنانچه امام - به هر دلیل - اقامت در پاریس را ادامه می‌داد و وارد کشور نمی‌شد، بی‌تردید هایزر تا به ثمر رسیدن طرح‌هایش خاک ایران را ترک نمی‌کرد. هایزر البته سعی داشت و انمود کند که خروجش از ایران پس از انجام تمام آنچه لازم بود و نیز به خاطر کاستن از حساسیت‌ها، به دستور مقامات کاخ سفید صورت گرفته است؛ بدین‌ترتیب او چهره شکست خورده خود را پس از ورود امام به ایران در پشت این عبارات پنهان می‌سازد و از سوی دیگر مسئولیت شکست را به عهده فرماندهانی می‌اندازد که با وجود مهیا بودن مقدمات لازم، توان و تدبیر لازم را برای وارد آوردن ضربه نهایی نداشتند:

ژنرال جونز سپس پرسید آیا ارتش بدون حضور من قادر به کودتای نظامی هست یا خیر؟ گفتم هر کس می‌تواند حدسی بزند، اما من فکر می‌کنم که قادر به این کار هستند و اگر بختیار به آنها دستور بدهد به این کار اقدام خواهند کرد.^۱

وی همچنین بر این نکته تأکید می‌ورزد که اگر چه قره‌باغی را فرد ضعیفی برای انجام این کار تشخیص می‌داده است، اما به هر حال در بین فرماندهان اشخاص دیگری بوده‌اند که از عهده این کار برآیند:

تیمسار ربیعی که سال‌ها مرا برادر خطاب می‌کرد، یک مرتبه دهان باز کرد و گفت برادرم [!] اگر چنین اتفاقی بیفتد و لازم باشد کشور را نجات دهیم من اقدام لازم را انجام خواهم داد و مسئولیت کار را به عهده خواهم گرفت... احساس می‌کردم که تیمسار طوفانیان و تیمسار بدره‌ای نیز آماده بودند هر کاری که لازم باشد، انجام دهند.^۲

اما به رغم این‌گونه ادعاها، از اظهارات آقای سولیوان سفیر امریکا در تهران به خوبی برمی‌آید که هایزر پس از ورود امام به ایران از آنجا که دیگر امید چندانی به پیروزی طرح‌های

۱. هایزر، همان، ص ۴۱۹.

۲. همان، ص ۴۲۷.

خود نداشت، چاره‌ای جز خروج هر چه سریع‌تر از ایران ندید:

با تشدید بحران، هایزر هم برای بازگشت از ایران بیقراری می‌کرد و در گزارشات روزانه خود به واشنگتن درخواست می‌کرد با خاتمه مأموریت وی در ایران موافقت کنند. من هم فکر می‌کردم که دیگر حضور هایزر در تهران مثمر ثمر نیست ولی کاخ سفید هنوز معتقد بود که او می‌تواند کارها را در تهران سرپرستی کند... هایزر و فن‌مار بود سرانجام موافقت واشنگتن را برای خروج از ایران به دست آوردند و بی‌سروصدا از تهران رفتند.^۱

به این ترتیب معمار کودتا با وجود تمامی سوابق و تجربیاتش در امور سیاسی و نظامی و حوزه اختیارات وسیعی که در ایران به وی داده شده بود، در برابر معمار انقلاب، شکست سختی را متحمل شد و او نیز فرار را بر قرار ترجیح داد. البته ناگفته نماند که پس از خروج هایزر در ۱۴ بهمن و اوج‌گیری روند انقلاب با حضور امام خمینی در داخل کشور، هر چند که امکان انجام کودتا بر طبق طرح‌ها و برنامه‌های هایزر فراهم نیامد، اما به هر حال حرکتی در روزهای آخر عمر رژیم پهلوی با هدف سرکوب شدید و کشتار مردم صورت گرفت که اگر چه به شهادت جمعی از مردم و نظامیان پیوسته به انقلاب انجامید، اما به دلیل هوشیاری حضرت امام و صدور فرمان حضور مردم در خیابان‌ها و بی‌اعتنایی به حکومت نظامی اعلام شده از ساعت ۴ بعد از ظهر روز ۲۱ بهمن ۵۷، این طرح نیز با شکست مواجه شد و فرماندهان ارشد ارتش چاره‌ای جز صدور بیانیه اعلام بیطرفی در روز ۲۲ بهمن در پیش روی خود ندیدند.^۲ در پایان این نوشتار، هر چند به مسائل ریز و درشت مختلفی در خاطرات هایزر می‌توان پرداخت اما به منظور پرهیز از طولانی شدن مطلب به دو مورد به طور مختصر اشاره می‌شود:

یکی از مسائلی که در این خاطرات، جلب توجه می‌نماید مأموریت اریک فن‌ماربند در شرایط

۱. سولیوان، همان، ص ۲۲۵-۲۲۶.

۲. نک: قره‌باغی، همان، ص ۲۸۷-۲۹۳.

حساس و بحرانی اواخر عمر رژیم پهلوی است که هدف از آن تأمین منافع امریکا در فروش‌های تسلیحاتی به ایران بود:

دستورات واشنگتن به اریک کاملا واضح بود: تهیه و انعقاد یک یادداشت تفاهم با ایران. او با بررسی مجدد برنامه‌ها و مشخص کردن پروژه‌هایی که قابل توقف بود و به کاهش هزینه منجر می‌شد یک کار بسیار عالی کرده بود. اما از این نگران بودم که کسی این یادداشت را امضا نکند.^۱

این رویه امریکا به حدی منفعت‌طلبانه بود که نه تنها صدای اعتراض فرماندهان ارتش را هم بلند کرد بلکه نارضایتی خود هایزر را نیز در پی داشت: «از آنها خواستم که در مورد انعقاد یادداشت تفاهم برای برنامه‌های فروش نظامی کوتاه بیایند. در این مورد گفتم مثل این است که بعضی‌ها در واشنگتن متوجه نیستند که دولت ایران چگونه فلج و درمانده شده است.^۲ هنگامی که دولت امریکا در زمان درماندگی و بحران‌زدگی رژیم پهلوی، همچنان بر کسب حداکثر منافع خود اصرار دارد، می‌توان دریافت در زمان سکون و استقرار این رژیم و کسب درآمدهای هنگفت نفتی، چه بر سر این کشور آمده است.

نکته در خور توجه دیگر، نحوه تعامل بدنه ارتش با حرکت انقلاب است. اگر چه فرماندهان ارشد ارتش در هماهنگی با هایزر در اندیشه خونریزی و کشتار مردم بودند، اما مسلماً در بدنه ارتش حرکت معکوسی وجود داشت که هر روز بر شدت و گستره آن افزوده می‌شد. مطالبی که هایزر در خاطرات خود به نحوه رفتار همافران با مستشاران نظامی امریکا در پایگاه هوایی اصفهان می‌نویسد، گوشه‌ای از این واقعیت را به نمایش می‌گذارد: «پیام دیگر حکایت از بروز مشکلات و حوادث بیشتری در پایگاه خاتمی می‌کرد. وقتی که افراد ما پایگاه را ترک می‌کردند همافران آنها را بازرسی کرده بودند تا مبادا وسیله یا قطعه‌ای همراه خود ببرند.»^۳ وجود این

۱. هایزر، همان، ص ۳۲۷.

۲. همان، ص ۳۶۸.

۳. همان، ص ۳۹۵.

روحیه در بین قشری از نیروهای ارتش که عمدتاً دوره‌های آموزشی خود را در امریکا گذرانده و از حقوق و مزایای بهتری نسبت به دیگر نیروهای ارتشی برخوردار بودند، حاکی از عمق نفوذ تفکر، اندیشه و انگیزه‌های انقلابی به درون بدنه ارتش در آن هنگام است. به طور کلی خاطرات هایزر می‌تواند گوشه‌هایی از عظمت انقلاب اسلامی را به ویژه برای نسل‌هایی که خود از نزدیک شاهد این واقعه بزرگ نبوده‌اند، به تصویر کشد، زیرا نشان می‌دهد امریکا هر آنچه در توان داشت برای سد کردن راه انقلاب به کار گرفت، اما در نهایت شکست خورد.